

## در پایان يك قصیده چنین تظلم نموده ام

آن قطه ام که دایره گردیده است  
 ستخوان چنان شکسته مرا دوران  
 قامت خمیده سر زدم از گیتی  
 بیدادها کشیدم از دشمن  
 یگانه چند نای من افشارد  
 هیک سگ انگلیسی ایران کش  
 میراث جد و باب و نیای خویش  
 کس نیست تا سئوال کند از هیک  
 با بای تو بدوزخ لندن سوخت  
 بدتر ز هیک خیک دریده کیست  
 کشخان غر یمین ممالک آنک  
 گر پوستش بگشتی بر بندند  
 یا الله سزای کار گذاری نیست  
 این ریش کارو احمق طناباری (۳)

## ادبای چار مجال بختیاری

مرحوم میرزا دانش قهفرخی

میرزا دانش : شاعری بود گرانمایه و ادیبی بلند پایه در  
 اقسام و انواع شعر از غزل و قصیده و رباعی و مثنوی و بدولائی  
 داشت نگارنده را در مسافرت چار مجال مکرر فیض خدمتش

(۱) شکسته بندی (۲) غازه کش (۳) طنبار مروزن یلبازساری است

دست داد و از شنیدن اشعار آبدارش محظوظ و بهره مند شدم در حسن خلق و صفایی نظیر در ظریف خوئی و لطیف گوئی بی مانند و سی و چهار سال بیشتر از عمرش نگذشته بود که در کشمکش آلام و اسقام روحانی و جسمانی روزگار فرمان الهی را لیک گویان بسرای قدس شتافت .

در تحصیلات فارسی کامل عیار و از فن تاریخ کاملاً بهره مند بود علوم عربیه و ادبیه را هم تا درجه از حوزه درس فاضل تحریر اقا میرزا ابوطالب برحس قهرخ، به تحصیل و تعلیم پرداخته بود .

امیر مجاهد بختیاری بمناسبت آنکه خود نیز دارای ذوق سلیم و طبع مستقیم است صحبت و منادمت وی را غنیمت می شمرد و از این رو با سمت منشی گری چندین سال در خدمت امیر بسرمیبرد اکنون پیش از دوسه ماه نیست که آن جان مجسم جهانرا بدرود خوانده و از او برادری یادگار مانده است . ابراهیم خان نام متخلص فرهنگ دارای ذوق سلیم و طبع لطیف ملاقات فرهنگ هم نگارنده را در همان سفر دست داده و با وجود آنکه هنوز آغاز جوانی اوست در ادب و اخلاق و صفات پسندیده نمونه برادر خویش است ما در نمرات آتیه نمونه اشعار آقای فرهنگ را خواهیم نگاشت و در این شماره بدو غزل مطبوع که از مرحوم میرزا دانش یادگار داریم اکتفا می کنیم .

( این قطعه را آقای برحیس در تاریخ وفات وی سروده )

داشت گیتی گوهر یکدانه دانش بنام  
از کمال و فضل و شعزش اهل گیتی شاد کام

آسمان آن دانه را از رشک بر بود از زمین

در هزار و سیصد و سی و نه هجری تمام

۱۳۳۹

## غزل وطنی

مرغی که مستقل نکند آشیانه را      باید بدل بناله نماید ترانه را

یکانه را بجاک وطن رهنما شدیم      آذربدست دزد سپردیم خانه را

منم مکن که قوت آهم بدل نبود      تیر دعا اگر نشاندم نشانه را

فردای محشرانکه دوریست و صد زبان      چون میدهد جواب خدای یکانه را

زانجا گرفته بر سر خوبان که دیده اند      یکقول و یکزبانی دندان شانه را

بر نام عاشقان خط بطلان کشیده ایم      تا خوانده ایم زمزمه عاشقانه را

جولان کن ای فقیر بمیدان معرفت      خالی نگر ز مرد توانگر میانه را

بیچاره که غرقه دریای قلزم است      فرق از میانه باز تجوید گرانه را

دانش تن ضعیف تحمل نمیکنند

بار فراق یار و جفای زمانه را

## غزل دیگر

با تمدن در جهان ایرانیان را کار نیست      یا خواب غفلتند و هیچکس بیدار نیست

رخه سیلاب بلا در این عمارت میدند      از چه صاحبخانه را در دل غم دیوار نیست

صلح جو با خصم استقلال خویشیم ای عجب      دزد و صاحب مال را با هم سر پیکار نیست

ایخوش انروزی که بینم اشکارا در وطن سایه همسایه ما محرم اغیار نیست  
 ایکه در راه وطن از جان گذشتی شاد باش زندگی را اینقدر ها عزت و مقدار نیست  
 پیشه خونریختن را از کجا استاد شد کر جهان فتنه جوشا کر چشم باریست  
 ایکه میجوئی پناه از حادثات روزگار مسکنی ایمن تر از کاشانه خمار نیست  
 درد را دانش نهان کن در دل و خواموش باش  
 آنکه راز دل توان کردن بدو اظهار نیست

دو غزل فوق را در موقع جنک بین الملل آنکاه که بعضی  
 از بزرگان یشرف بختیاری گردن اطاعت پیش کاپیتان نول انگلیسی خم کرده  
 و بخراب کردن وطن و خانه خود مشغول بودند سروده است. انتهی  
 ( غزل )

### عارف اندیشه ندارد بدل از عامی چند

عارف اندیشه ندارد بدل از عامی چند دام بر خود نپذیرد زد دو دامی چند  
 آتش عشق گریزان بود از زاهد خشک خبر از پخته ندارند از آن خامی چند  
 مانهی ساخته صد میکده و دم نزدیم دیگران عربده جواز زدن جامی چند  
 چه زیان کو کوبه خسروی خوبانرا گر گدائی بنوازند بیغامی چند  
 ایمن از فتنه اگر خواسته بودند جهان آفریدند چرا چشم سیه فامی چند  
 مایه زندگی دور جهان بد نامی است تاجه کردند بهر دوره نکونامی چند  
 آدمی بهره ندارد ز چراگاه جهان کین علف نیست مگر در خور انعامی چند

بضرورت سخنی گوی ورهی بوی وحید

خوب و بد بگذرد این دوره ایامی چند